



گفتگوی تمدنهای حوزه جاده ابریشم؛ یک ضرورت

پایان دهه نخست استقلال جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز، را می‌توان به نوعی تأکید مجدد بر استقلال و هویت ملی مردمان این مناطق دانست. تأکیدی که نخستین بار با اتخاذ سیاست شناسایی این جمهوریها از سوی جامعه ملل ملحوظ گردید. به اعتقاد ما شناسایی استقلال سیاسی این مناطق بدون شناخت هویت و تاریخ مردمان آن از ژرفا و جامعیت مناسب برخوردار نیست.

بدون تردید در دوره حاکمیت اندیشه مارکسیسم عناصر ملی موجود در این منطقه تبدیل به نوعی عناصر خلقی مبتنی بر قالبهای مارکسیستی گردیدند و بسیاری از حقایق از جمله هویت و تاریخ ملی این مناطق نادیده انگاشته شد. برای این مناطق طی قرن گذشته اسامی و روایت‌هایی ناصواب تعیین گشت و بازآفرینی تاریخ منطقه‌ای و اقوام موجود در آن کمتر مورد توجه واقع گردید. در آنچه که به عنوان تاریخ مکتوب برای منطقه به نگارش درآمد نقش هویت‌های منطقه‌ای نادیده گرفته شد و سخنی از تاریخ ملتهایی همچون قرقیز و قزاق، ازبک و تاجیک، قره‌قالپاق و تاتار، اویغور و ترکمن، باشقیر و داغستانی، آذری و خوارزمی، ترکستانی و فرغانه‌ای به میان نیامد.

تردیدی نیست که بخشی از آنچه اکنون به عنوان مطالعات آسیای مرکزی در پژوهشهای علمی مورد بررسی و مباحثه قرار می‌گیرد، به مشکلات و بحرانها، فرصتها و امکاناتی نظر دارد که بصورت بالقوه در این منطقه وجود دارد. بی‌گمان بخشی از اوقات این همایش علمی، به

بررسی این تأثیرات به ویژه آنچه به حوادث دهه اخیر مربوط است، اختصاص خواهد داشت. اما آنچه به نظر اینجانب دارای اهمیت بسزاست و شایسته است با تأکید خاص مورد توجه قرار گیرد، ارزیابی سیاستهای جهانی نسبت به این منطقه طی دوره یاد شده است. در هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق جامعه جهانی با توانایی‌ها و امکانات مختلف قدم در عرصه جغرافیایی کشورهای منطقه نهاد. بدون تردید در پس این حضور اهداف و اغراض خاصی از سوی هر یک از اعضای جامعه جهانی جلوه نمود که نه تنها در روند کسب استقلال این جمهوری‌ها مانع ایجاد کرد، بلکه امنیت جمعی جامعه آسیای مرکزی را نیز دستخوش تهدید ساخت.

آنچه امروز جهان در افغانستان شاهد آن می‌باشد، در حقیقت چیزی جز پیامد سیاستهای کشورهای خاصی که می‌کوشیدند با استفاده ناصحیح از مسیر افغانستان و ایجاد راه ارتباطی بنوعی پل انتقال انرژی آسیای مرکزی به جهان صنعتی از یکسو و فن‌آوری مدرن به منطقه از سوی دیگر گردند، نیست. در حقیقت پوششی که تحت لوای آن موضوع دخالت در افغانستان مشروعیت منطقه‌ای یافت، متأسفانه چیزی نبود جز همان عبارت تلاش برای توسعه؛ نبود واژگانی که اگر چه به ظاهر در آغاز خوشایند می‌نمود، لیکن در حال حاضر موجب بروز بحرانهایی چون موادمخدر و تروریسم در منطقه و زمینه‌ای برای کسب مشروعیت حضور نظامی قدرتهای بزرگ گردیده است. حضوری که به باور ما اگر محدود نگردد، بی‌گمان موجب تهدید استقلال سیاسی جمهوریهای منطقه، یعنی بزرگترین دستاورد دهسال گذشته خواهد شد. آسیای مرکزی در فردای دهه اول استقلال خود بایستی آزمونی دشوار را تجربه نماید. آزمونی که می‌تواند هم موجب قوام منطقه در چالش با بحرانهای فراروی آن گردد و هم در صورت عدم توجه و دقت بصورت معضلی بزرگ برای آغاز دگرگونیهای اساسی در منطقه و مآلاً تغییر چهره آن چه به حیث جغرافیایی و چه از لحاظ سیاسی شود.

جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از کشورهای منطقه که طی دهسال گذشته بارها بر اصل ایجاد حکومت فراگیر، با مشارکت همه گروهها و احزاب افغان صحنه نهاد، از تمام مساعی خود برای بازگشت صلح به تاجیکستان سود جست، هزینه‌های فراوانی اعم از منابع اقتصادی و انسانی را برای مبارزه با قاچاق موادمخدر مصرف نموده و خود یکی از قربانیان اصلی



تروریسم منطقه‌ای بوده است و عملاً نشان داده که خواهان ایجاد ثبات و قرار سیاسی در این پهنه از جهان است.

این سیاست اصولی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان حتی از نحوه مقابله با بزرگترین بحران دیپلماسی پایان قرن گذشته که با شهادت جانگداز دیپلماتهای ایرانی در مزار شریف و در پس حمله طالبان و سقوط آن شهر رخ داد، مشاهده کرد. رفتاری که بی‌شک ریشه در فرهنگ و تمدن اسلامی ایران دارد.

این منش مبتنی بر کرامات انسانی که اینک می‌توان آنرا پس از یک دوره تحول دهساله در منطقه مورد قضاوت قرار داد، در حقیقت متأثر از نوعی اشتراک تاریخی و هم‌نژادی ایرانیان و تورانیان است. فلذا از همین رو است که نمی‌توان ایران و ایرانی‌نژادان را تنها یک هویت زبانی، جغرافیایی، قومی و منطقه‌ای دانست. از آئین‌های ملی مانند جشن نوروز گرفته تا ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌ها، همگی بخش بزرگی از میراث تاریخی مشترک در منطقه است که وجه اشتراک مردم قرقیز و قزاق، ازبک و تاجیک، ترکمن و افغان گشته است.

این میراث ایرانی با تعالیم آسمانی که مبتنی بر فطرت انسانی است، چنان آمیختگی یافت که اوج آن را می‌توان در نزد فردوسی توسی، به ویژه دیباجه شاهنامه و داستانهای منظوم آن یافت، خاصه آنجا که سخن از زندگی و مرگ و خردمندی در میان است. این خط سیر که می‌توان آن را «حکمت ایرانی» نامید، از رودکی تا سعدی، حافظ، نظامی، جامی، مولوی، بیدل، نوائی، نیما و شهریار کشیده شده و خطوط کلی آن را به خوبی می‌توان در رفتارهای قهرمانان اسطوره‌ای منطقه همچون ماناس یا کورمانجاه دادخواه در میان مردم قرقیز تشخیص داد. شخصیت‌های بزرگی که به حیث نژادی آمیخته‌ای از نژاد ایرانی و تورانی بشمار می‌آیند.

در این حکمت ایرانی، تندروی به اسم دین یا بی‌دینی، جایی نداشته است. اعتدال توأم با دینداری اعتقاد اصلی اندیشمندان و عارفان بزرگ در این حوزه از جهان ایرانی و تورانی بوده است که طی سده‌های گذشته به نشر عقاید و آرای خود پرداختند. مطالعه و بررسی اقوال و عقاید حکما و عرفای الهی این حوزه فرهنگی از شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوالسعید ابی‌الخیر، خواجه محمد پارسا، میر سیدعلی همدانی، شیخ نجم‌الدین کبری، خواجه احمد یسوی، خواجه بهاء‌الدین نقشبند، خواجه احرار ولی و دیگر فرهیختگان این منطقه خود مبین



پیوستگی مستمر این حوزه مشترک فرهنگی است.

در بیان این اندیشه، زبان فارسی به عنوان پدر زبانهای ایرانی در اقصی نقاط مشرق زمین از چین و ترکستان و ماوراءالنهر گرفته تا ارضروم و قونیه و مرزهای فراتر از آن، زبان بیان اندیشه‌های مردم جهان ایرانی و توران است. بنابراین زبان فارسی میراث مشترک همه اقوامی است که در آن سهمی داشته‌اند و در بیان عشق و احساس و خردمندی و رنج‌های انسانی زبان مشترک ایرانی و تورانی بوده است. بی دلیل نیست که امروز یک قرقیز یا اویغور در آغاز نماز و برای ایجاد ارتباط با خالق خود عباراتی همچون؛ نیت کردم بگذاردم دو گانه نماز بامداد، وقتی بر من است، روی آوردم به قبله، اقتدا کردم به قرآن کریم، خالصاً لله تعالی، را به فارسی بر زبان جاری می‌نماید. فرجام سخن آنکه امید آن داریم تا کماکان مردم جوامع آسیای مرکزی بعنوان عضوی از جامعه جهانی به ایفای نقش سیاسی - اجتماعی خود پرداخته و به دور از بحرانها و تهدیدها، با اتکا به همراهی و همدلی با جمهوری اسلامی ایران بتوانند دوره طلایی فرهنگ باستانی خود را احیاء نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی